



# دیگر کافی است

نئولیبرالیسم چگونه انسان‌ها  
و طبیعت را نابود می‌کند

لین استالینرگ  
مسعود قدیم‌فلاح

سرشناسه: استالسبرگ، لین، ۱۹۷۱-م، Stalsberg, Linn  
عنوان و نام پدیدآور: دیگر کافی است: چگونه نئولیبرالیسم انسان‌ها و طبیعت را نابود می‌کند/ لین استالسبرگ؛ مترجم: مسعود قدیم‌فلاح.  
یادداشت: عنوان اصلی: Det er nok nå hvordan nyliberalismen ødelegger mennesker og natur, 2022.

موضوع: نوآرادیخواهی

Neoliberalism

نوآرادیخواهی -- تاریخ

Neoliberalism -- History

دولت رفاه -- نروژ

Welfare state -- Norway

نوآرادیخواهی -- جنبه‌های زیست‌محیطی

Neoliberalism -- Environmental aspects

وضعیت فهرست‌نویسی: قیفا

اطلاعات: کورد کتابشناسی: قیفا

شناسه افزوده: قدیم‌فلاح، مسعود، ۱۳۷۱، مترجم

رده‌بندی شکر: ۳۵۷۳

رده‌بندی دی‌سی: ۳۲۰/۵۱۳

شماره کتابشناختی ملی: ۹۷۸-۸۳

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۸-۴

مشخصات ظاهری: ۱۹۶۱ س.م.

مشخصات نشر: تهران: رایب، ۱۴۰۳.

## دیگر کافی است!

اتاق کشمکش

دبیر مجموعه: انوش دلاوری

نویسنده: لین استالسبرگ

مترجم: مسعود قدیم‌فلاح

ویراستار: تحریریه نشر رایب

نمونه‌خوان: ترگس صوفی‌سیاوش

صفحه‌آرا: استودیو زاغ

مدیر هنری و طراح جلد: محمدرسول شکرانی

چاپخانه: اندیشه برتر

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۱۳۷-۳۸-۴

چاپ اول: پاییز ۱۴۰۳

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۱۸۸/۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین

خیابان وحید نظری، پلاک ۱۲۰

تلفن: ۰۲۱۶۵۰۱۵۵۴ - موبایل: ۰۹۰۵۱۵۱۳۷۰۲

www.raybodpub.com

info@raybodpub.com

@raybodpub

## فهرست

- ۷ یادداشت مترجم
- ۱۵ پیش‌گفتار نویسنده
- ۲۹ نتولیرالیسم، حایه، مرماه‌داری عصر ما
- ۳۷ چه چیزی در نتولیرالیسم جدید است و آب‌پاش از کجا آمد؟
- ۴۷ ۳۶ مرد، یک زن و پایه‌گذاری انجمن، مهن‌یل‌رین
- ۵۹ دهه‌ای که همه‌چیز را تغییر داد: دهه ۱۹۷۰ و درهای باز به روی نتولیرالیسم
- ۷۳ درک نتولیرالیسم به‌مثابه یک ایدئولوژی به چه معناست؟
- ۷۹ ورود نتولیرالیسم به تروژ
- ۹۱ نتولیرالیسم در درون ما!
- ۱۱۱ ذهن نتولیرال
- ۱۲۷ آیا ما اوضاع بهتری از همیشه نداریم؟
- ۱۴۳ سیاست همیشه شخصی است!
- ۱۵۳ ارزش هرچیزی شمردنی نیست!
- ۱۵۷ نتولیرالیسم و تخریب‌های بوم‌شناختی
- ۱۷۵ اکنون چه باید کرد؟

## یادداشت مترجم

لین استالستِرک، نویسنده، روزنامه‌نگار و جامعه‌شناس جوانِ نروژی است که در سال‌های اخیر در جامعهٔ نروژ کمابیش مشهور شده است. او تحصیلات خود را در مدرسهٔ اقتصادی لندن گذرانده و به پایان رسانده است و بیشتر مقاله‌های روزنامه‌نگاریش را در روزنامهٔ مبارزهٔ طبقاتی که رادیکال‌ترین روزنامهٔ چپ‌گرای نروژ است می‌نویسد. از سال ۲۰۱۰، هفت کتاب از او منتشر شده است که دست‌کم ده‌ها عنوان از آن‌ها بسیار مورد استقبال قرار گرفته‌اند و جزء پرفروش‌ترین کتاب‌های سال‌های مختلف جامعهٔ نروژ بوده‌اند. همچنین، برخی از کتاب‌های او از جمله همین کتاب در دست، به چند زبان از جمله انگلیسی، روسی و چینی ترجمه شده‌اند. این یادداشت کوتاه، در پی پاسخ به این پرسش است که چرا باید این کتاب را خواند؟

احتمالاً در چند سال گذشته، «نئولیبرالیسم» شاید مهم‌ترین مفهومی بوده است که، چه در کانون‌های علمی و دانشگاهی ایران و چه محافل جهانی، در کلام جامعه‌شناسان و اقتصاددان‌ها بسیار به گوش‌مان خورده و می‌خورد. نئولیبرالیسم نه تنها آشکارا در گفتارهای منتقدان این سیستم اقتصادی همواره تکرار می‌شود بلکه اگر ما با چپ‌ستی این

مفهوم آشنا باشیم، می‌توانیم ردّ پای آن را در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های مقامات سیاسی - از ایران گرفته تا آمریکا و جوامع اروپایی - بجویم و هر اظهارنظری را بدون تردید و درنگ در پیوند با این واژه درک کنیم. یا حتی افزون بر این، ما در صورت آشنایی با چیرستی این واژه و اهداف اقتصادی آن، می‌توانیم در روز، هنگام رویارویی با هر اتفاق خرد و کلانی، سیاست‌های پنهان شده در پشت آن اتفاق را شناسایی بکنیم و این را فهم بکنیم که کدام طبقات اجتماعی در حال سود بردن و فربه شدن از آن سیاست‌ها هستند. برای نمونه، اگر از خواب بیدار می‌شویم و خبر سیلی، بهنگام و گشنده در منطقه‌ای از کشور در اوج گرمای تابستان را می‌خوانیم، می‌توانیم بدانیم کدام سیاست اقتصادی موجب چنین سیلی شده است. می‌توانیم درک بکنیم که چه نوع شیوه تولیدی و سیستم اقتصادی باعث تغییرات اقلیمی شده؛ و اگر دلیل سیل در آن منطقه، جنگل‌زدایی بی‌وقفه بوده است، چه نوع سیاست اقتصادی آن قدر بر سود، بازار و رشد تأکید می‌کند که قطع همه درختان را مجاز می‌داند. همچنین، اگر پس از این خبر از خانه خارج می‌شویم تا فرزندانمان را به مدرسه ببریم و در آنجا معاون مدرسه که احضارمان کرده است شکایت می‌کند که باید شهریه بگین مدرسه را بپردازیم، در صورت دانستن چیرستی نئولیبرالیسم، باز هم خواهیم فهمید که اسیر چه سیاستی شده‌ایم. یا اگر می‌خواهیم از مترو استفاده بکنیم و خبردار می‌شویم که قیمت بلیت مترو افزایش یافته است باز هم همان واژه نئولیبرالیسم است که می‌تواند به ذهن‌مان متبادر بشود. یا وقتی داخل قطار نشسته‌ایم و صاحب‌خانه برای افزایش اجاره‌خانه سالانه‌اش زنگ می‌زند و مبلغ گزاف و حریصانه‌ای به آن می‌افزاید، و اگر هم‌زمان به این فکر می‌کنیم که تکلیف دو و نیم میلیون واحد مسکونی خالی چه می‌شود و پرسش‌هایی از این دست، ما در حال گلاویز شدن با نئولیبرالیسم هستیم. پس روشن است که در جامعه‌ای عمیقاً نئولیبرال شده، فقط از یک صبح تا ظهر زندگی، می‌توان هزاران نمونه جزئی دیگر را برشمرد تا

بدانیم که چه اندازه در سیستمی آدمخوار و غارتگر غرق شده‌ایم؛ و بی‌راه نیست اگر بگوییم دیگر حتی نفس کشیدن مان را هم از اختیار و تملک خودمان خارج کرده است.

پس نخستین ضرورت خواندن این کتاب، فهمیدن چیستی معنای نئولیبرالیسم است. کتاب به راستی تا اندازه‌ای با زبانی ساده و آکنده از مثال‌هایی عینی و آشنا نوشته شده است که خواننده را با معنای نئولیبرالیسم و در نتیجه با مفاهیمی مانند خصوصی‌سازی، رشد اقتصادی، سود، و دیگر مفاهیم پیوند خورده با ذات اصلی نئولیبرالیسم، آشنا می‌کند. پس به نظر می‌رسد که هر مخاطبی که با این مفاهیم کمی آشنا باشد، می‌تواند از خواندن این کتاب بهره ببرد. این کتاب با شایستگی و به‌سادگی روشن می‌دهد که نئولیبرالیسم به مثابه یک سیستم جهانی چه معنایی دارد و چگونه در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، تمام کره خاکی را تحت تأثیر قرار داد. درست است، آن وقت، چنانچه ما با چیستی‌اش آشنا شویم، بر این امر آگاه خواهیم شد که چگونه همه جهان سواي از ایدئولوژی‌های منحصر به فردی که بستک از حکومت‌ها در غرب و شرق دارند، این سیستم جهانی اقتصادی سمبلیک یکسان و تک‌بعدی را پذیرفته و اجرایی کرده‌اند. آن‌گاه درمی‌یابیم که چه سیاست یکسانی پشت گران‌شدن بلیت مترو در فرانسه و گران‌شدن بنزین در ایران که هر دو به اعتراضاتی گسترده منجر می‌شوند وجود دارد. آن‌گاه خواهیم دانست که اگر رئیس‌جمهوری در آمریکا از دیوارکشی در مرزهای مکزیک حرف می‌زند و از اساس نوعی نژادپرستی ساختاریافته را در دستور کار خود قرار می‌دهد، حرف‌هایش چه اندازه به وعده‌های انتخاباتی یک نامزد ریاست‌جمهوری در ایران شبیه است که از دیوارکشی در مرزهای شرقی ایران سخن می‌گوید. به ظاهر ایدئولوژی‌ها متفاوت و حتی متضاداند اما هر دو در راستای نئولیبرالیسم و سیاست‌های نژادی آن پیش می‌روند. آن وقت خواهیم فهمید که اگر کارگران لهستانی در کشورهای اروپایی در سال‌های توسعه‌یابی پس از جنگ مورد استثمار قرار گرفته‌اند، این

موضوع با استثمار شدن کارگران افغانستان در ایران، در سال‌های پس از جنگ و دولت سازندگی، هیچ تفاوتی ندارد. آن‌گاه می‌توان فهمید که چرا بحران مسکن، سراسر جهان و همه کشورهای را فراگرفته است؛ و سرمایه‌داران این حوزه چگونه بازار مسکن را کنترل و مدیریت می‌کنند. بدین شیوه، برای نشان دادن جهانی بودن سیاست‌های نئولیبرال که در دولت‌های گوناگون با ایدئولوژی‌های متفاوت در حال اجرایی شدن است می‌توان صدها مثال دیگر آورد.

اما ضرورت دوم آشنایی اجمالی با تاریخ نئولیبرالیسم است. این کتاب با برزیدن روشی مختصر و مفید، تاریخ نئولیبرالیسم پس از جنگ جهانی دوم را به‌خوبی بررسی می‌کند. ارجاع‌هایی که استالسبرگ برای روشن‌سازی چگونگی مطرح‌شدن ایده نئولیبرالیسم و پشتیبانی شدن‌اش توسط متعصبان‌ها تا اجرایی‌سازی‌اش در شیلی به واسطه کودتای نظامی و بعداً در کشورهای دیگر، پیش می‌کشد، بسیار سودمند و کارساز هستند. به راستی او به شایستگی آشکار می‌کند که چگونه بورژوازی، در واکنش به بحران‌های پیش و پس از جنگ‌های جهانی، نئولیبرالیسم را پایه‌گذاری و تأسیس می‌کند.

ضرورت سوم خواندن این کتاب که بسیار برجسته است آشنایی بیشتر با چگونگی هرچه بیشتر شتافتن دولت‌ها به سوی نئولیبرالیسم و به بیانی ژرف‌تر، خصوصی‌سازی دولت‌رفاه است. د. جوامعی مانند جامعه خود ما، بسیاری وقت‌ها کلیشه‌های رویارونده‌ای درباره دولت‌رفاه وجود دارد. البته که نمی‌توان ویژگی‌های بارز و دستاوردهای برجسته آن را به‌خصوص در مقایسه با جوامع کاملاً نئولیبرال‌شده‌ای مانند ایران و ترکیه یا آمریکا- انکار کرد؛ اما این کتاب به‌روشنی تشریح می‌کند که دولت‌رفاه، در دهه‌های اخیر، چگونه قدرت خود را بیش از هرزمانی از دست داده و به سمت نئولیبرالیسم شتافته است. بخش‌هایی از این کتاب به تاریخ نئولیبرال‌سازی دولت‌رفاه در نروژ می‌پردازد و برای شناخت پیدا کردن از مسیری که دولت‌رفاه در چنین کشوری پیموده

بسیار مفید است. در چند دهه گذشته، دولت رفاه در نروژ هرچه بیشتر به سوی سیاست‌های نئولیبرال گرویده و این گرایش تا جایی پیش رفته است که اساساً این حزب کارگر کشور، متشکل از سوسیال‌دموکرات‌ها، بوده که این گرایش را آغاز کرده و پیش برده است. بنابراین هرچند هنوز هم تفاوت‌هایی میان احزاب راست و سوسیال‌دموکرات در این کشور پابرجاست اما در نهایت همگی نظر به سیاست‌های خصوصی‌سازی و پولی‌سازی دارند. این اوضاع در کشوری مانند سوئد حتی بدتر و شیپ‌شده‌تر است. به سوی نئولیبرالیسم بسیار تندتر می‌شود. پس آشناسدن با سوسیال‌دموکراسی و دولت رفاه و شتافتن آن به سمت سیاست‌های نئولیبرال از دغدغه‌های موختی و درخور این کتاب است. به راستی امروزه که موج پیروزی سوی احزاب راست میانه و راست افراطی در اروپا و آمریکا به راه افتاده است، شتافتن چپستی نئولیبرالیسم می‌تواند به این امر رهنمون بشود که بدانیم چقدر اتفاقی در حال رخ دادن است و چه خطرهایی در انتظارمان است. در سال‌های واپسین، قدرت در سوئد به دست راست‌گرایان افتاده است؛ در آلمان نیز همین‌طور است؛ هلند هم با دولتی بسیار راست‌گرا و نژادپرست روبه‌رو شده است. دونالد ترامپ تهدیدی همیشگی برای آمریکا و دموکراسی است. در همین جامعه نروژ نیز، پس از چندین دهه، برای نخستین بار در سال ۲۰۲۳، احزاب راست میانه و افراطی کمابیش در هشتاد درصد از شهرها در انتخابات شهرداری‌ها پیروز شدند؛ و آمارها نشان می‌دهد که در انتخابات پارلمانی پیش رو نیز چه‌بسا همین احزاب، در پارلمان و کابینه دولت، قدرت را به چنگ خواهند آورد. پس به راستی می‌توان گفت که زنگ خطر به صدا درآمده است و باید چاره‌ای اندیشید.

ضرورت چهارم در خواندن این کتاب که به‌خوبی هم از عهده توضیح‌اش برآمده است روبه‌رو شدن با این امر است که نئولیبرالیسم چگونه به ژرفنای زندگی‌های شخصی و روان ما نفوذ یافته است. این نفوذ می‌تواند دو سویه داشته باشد: نخست اینکه ما را بی‌چون‌وچرا به

ماشینی تبدیل کرده است که همهٔ انتخاب‌ها، امیال و خواسته‌هایمان بر اساس منطق نئولیبرال شکل می‌گیرد: میل به مصرف کردن بیشتر، خرید کالاهای مجلل‌تر، رقابت با دیگران و داشتن سبک زندگی چشمگیرتر، به بهای استثمار دیگران و طبیعت. در سویهٔ دوم، اضطراب‌ها و افسردگی‌های ناشی از شکست در این رقابت‌ها، ناتوانی در برآورده کردن امیال و خواسته‌هایمان، و در پی آن دچار شدن به حالاتی مانند آشفتگی و دلمردگی. لین استالسبرگ به شایستگی پای روان‌شناسی اجتماعی را به میان می‌کشد تا روشن کند که سیاست‌های نئولیبرال چگونه وضعیت روانی ما را تحت تأثیر گذاشته و ما را در معرض انواع و اقسام اختلالات روانی، افسردگی، اضطراب و تنش قرار داده است. او به خوبی توضیح می‌دهد که بیش از بسیاری از اختلالات روانی ما که در سال‌های واپسین به آن‌ها دچار شده‌ایم یا پنج‌های روزانه‌ای که می‌کشیم شخصی نیست، بلکه از اساس به سیاست‌های اقتصادی پیوند خورده که زندگی را برای ما سخت‌تر و دشوارتر کرده است.

ضرورت پنجم نیز اندیشیدن به رابطهٔ میان نئولیبرالیسم و محیط زیست است که شاید بزرگ‌ترین هدف کتاب پیش رو باشد. لین استالسبرگ آشکارا توضیح می‌دهد که نئولیبرالیسم، اقتصاد بازارمحور، خصوصی‌سازی طبیعت، رشد محوری و سودمحوری سرانجام به نابودی جهان ما خواهد انجامید. به سخنی روشن‌تر، این مدل‌ها، سرمایه‌داری و نئولیبرالیسم به رشد ابدی، چنان پیشروی خواهد کرد که دیگر حتی جهانی برای ما باقی نخواهد گذاشت که بتوانیم در آن زندگی کنیم. او شرح می‌دهد که ما به همان اندازه که گمان می‌کنیم در حال شتافتن به سوی پیشرفت و برتری بر طبیعت هستیم، به ورطهٔ نابودی و نیستی سقوط می‌کنیم.

البته در این یادداشت می‌توان به بحث‌های تخصصی‌تری هم پرداخت و آن‌ها را مبنای نقد قرار داد؛ اما به نظر مترجم، بهتر است نقدها را هم‌اینک کمی کنار گذاشت تا کتاب از پس وظیفهٔ خود در قبال

شناساندن نئولیبرالیسم و پیامدهای وخیم آن برآید. یکی از نقدهایی که می‌توان به آن پرداخت اندک خوش‌بینی لین استالسرگ به اقتصاد کینزی و اقتصاد مختلط است؛ آنچه برای او که کمابیش خود را مارکسیست تعریف می‌کند می‌تواند تا اندازه‌ای چالش‌برانگیز باشد. بااین‌همه، از سویی می‌توان گفت که او آشکارا به مقایسهٔ دولت‌رفاه پیش از سال‌های جنگ با دهه‌های پس از آن می‌پردازد، تا مسیر گذار هرچه بیشتر دولت‌رفاه از اقتصاد کینزی و شتافتنش به سمت نئولیبرالیسم را روشن کند.

این کتاب از زبان نروژی، چاپ دوم در سال ۲۰۲۲، ترجمه شده و مترجم سراسر آن کوشیده است تا اسامی خاص و عناوین کتاب‌ها را به انگلیسی در پاروکی بیاورد؛ اما در جاهایی که نویسنده به مؤلف‌ها و کتاب‌های نروژی ارجاع داده که آن منابع به انگلیسی ترجمه نشده‌اند، عنوان نروژی اسامی یا کتاب‌ها را در پاروکی آورده است. امید که این کتاب برای مخاطب فارسی‌نویسان سودمند باشد؛ و خواننده‌اش پس از خواندن آن، دست‌کم هنگام مراجعه به هر اتفاقی ساده‌ای در زندگی روزمره که مرتبط با سیاست‌های نئولیبرال است به آن بیندیشد.

مسعود قدیم فلاح

تبریز، شانزدهم ژوئن

بیست و هفتم خرداد ماه

شهر شی‌پن

## پیش‌گفتار نویسنده

درک دوران ما امر دشواری است. احتمالاً این فرزندان و نوادگان ما هستند که در آینده، با نگرشی بازتر نسبت به بینشی که ما امروز داریم، عصری را به ما در میانه آن زندگی می‌کنیم تحلیل خواهند کرد. همهٔ انسان‌ها حائز اندیشه‌های فرهنگی، قوانین اقتصادی و ارزش‌های سیاسی زمانهٔ خویش‌اند؛ و ما آن قدر تحت تأثیر تمامی این موارد هستیم که گمان می‌کنیم بر این باور هستیم که بیشتر کارهایی که انجام می‌دهیم «عقلانی» هستند. پرسش‌های انتقادی مهمی هم که گاهی در ذهن‌مان پدید می‌آید، بیشتر تحت تأثیر خواسته‌ها و نیازهای روزمره، مشغله‌های گوناگون و تمایل به هم‌نشینی با جهان اطراف‌مان، ناپدید می‌شود.

یکی از چیزهایی که در زمانهٔ ما رایج شده کتاب‌های انگیزشی است که راه‌حل‌هایی را برای چالش‌هایی که با آن‌ها مواجه می‌شویم، ارائه می‌دهند. برای نمونه کتاب‌هایی با موضوع اینکه چگونه می‌توانیم خودمان به طور فردی بحران زمان یا استرس زیاد را حل کنیم. چگونه می‌توانیم در کار و حرفهٔ خود کارآمد باشیم؛ چگونه می‌توانیم در زندگی روزمره خلاقانه‌تر بیندیشیم و [دریافت‌هایمان را] بهتر به حافظه بسپاریم؛ چگونه می‌توان تعداد لایک بیشتری در فضای مجازی دریافت کرد؛

یا چگونه می‌توان با تبدیل شدن به یک مصرف‌کننده اخلاقی، محیط زیست را از نابودی نجات داد. چنانچه حوصله کتاب‌خواندن ندارید، در یوتیوب تعداد بیشمار و بی‌انتهایی از سخنرانی‌هایی با یک پیام مشترک پیدا می‌شود: راه‌حل خودت هستی. راه‌حل در دستان توست. تو همواره می‌توانی به نسخه‌ای بهتر از خودت تبدیل بشوی. این خود تو هستی که می‌توانی به تنهایی بالا بروی و ...». توصیه‌هایی که در کتاب‌های انگیزشی یافت می‌شود، به ندرت جامعه پیرامون خواننده را به چالش می‌کشد؛ و این گونه کتاب‌ها به ندرت از شما می‌خواهند به این موضوع ببیند. یاد که چه نوع دستورالعمل‌ها و ساختارهایی در جامعه اطراف ما وجود دارد که موجب می‌شود که همیشه خود را زیر فشار زمان احساس کنید. یا تمویش و تنش ابدی داشته و همواره دچار احساس ناامنی درونی باشید. و یا بسیار کم پیش می‌آید که روشنگری کنند این ساختارها چگونه باعث رسودگی انسان‌ها و کره زمین می‌شوند. چه عاملی است که از اساس سبب می‌شود که شما احساس کنید باید خود را ارتقا دهید؛ چون که دیگران کتاب‌ها را از شما - همین که هستید - به اندازه کافی خوب نیستید؟

کتاب‌های انگیزشی درست در ضدیست با چالش کشیدن جامعه‌ای که ما عضوی از آن هستیم عمل و چه‌بسا از آن ناوگیری می‌کنند. چنین کتاب‌هایی می‌خواهند ما را به پذیرش جامعه و خسته‌های موجود در آن سوق بدهند. برای نمونه، این کتاب‌ها چنین طرحی را با تکرار گزاره‌هایی مانند «تبدیل شدن به بهترین و خوش‌بین‌ترین کارگر در محیط کار»، «داشتن زیباترین و سالم‌ترین بدن» و «بسط کارآمد و خلاق‌ترین مغز»، وسوسه نشدن نسبت به آن چه در فرهنگ ما موقعیت درخور و موفق قلمداد می‌شود دشوار است. بنابراین کم پیش می‌آید که این نوع از کتاب‌ها در فهرست پرفروش‌ترین کتاب‌ها قرار نگیرند. ما عمیقاً تمایل داریم که به نسخه‌ای بهتر از خودمان تبدیل بشویم. اما چرا ما چنین می‌کنیم؟

این کتاب درباره خط‌مشی‌های بزرگ درون یک جامعه است. درباره اینکه فشار بیرونی‌ای که ما تجربه می‌کنیم، فشار مبتنی بر اینکه تمام مشکلاتی که با آن مواجه می‌شویم صرفاً مسائلی فردی هستند و فرد باید خود توانایی حل آن مشکلات را به کمک کارهایی مانند خرید کردن داشته باشد، تصادفی نیست. این بدان معناست که بازار همیشه آماده است تا انواع راهکارها و راه‌حل‌ها را عرضه کند (البته فقط برای آنهایی که امکان پرداخت هزینه‌هایش را دارند). بازار اصلی‌ترین کلیدواژه این کتاب است زیرا در چهل سال اخیر، در بیرون از ما موقعیتی بزرگ و مهم یافته و در درون ما تأثیر زیادی گذاشته است؛ از آن روی که ما نیز درست مانند همه کسانی که پیش از ما زندگی می‌کردند تحت تأثیر ایدئولوژی و طرز فکر خاص زندگی می‌کنیم. پس از انقلاب به اصطلاح نئولیبرالیستی در اواخر دهه ۱۹۷۰، نئولیبرالسم طرز فکر و واقعیت اقتصادی-سیاسی‌ای است که ما درون آن زیست می‌کنیم. ممکن است غرض‌ورزانه به نظر برسد، اما سخنی بدتر از کفه نخس وزیر سابق بریتانیا، مارگارت تاچر<sup>۱</sup>، یکی از موفق‌ترین و بزرگ‌ترین پروپاگاندیست‌های نئولیبرالیسم، درباره تغییرات اقتصادی‌ای که او اجرایی کرد، وجود ندارد: «هدف، تغییر دادن مغز و قلب ملت است.»

او در این امر تا اندازه زیادی موفق شد و این مغزهای تغییر یافته همان مغزهایی هستند که امروز با آن‌ها می‌نشیند و فکر می‌کنیم که از چه زمانی همه‌چیز این میزان سخت و سردرگم کننده شد. و این هم‌زمان با آن است که ما در پایان هرروز، احتمالاً با اندوهی خاص، به این می‌اندیشیم که امروز چه کارهای متفاوتی می‌توانستیم انجام دهیم و باید انجام می‌دادیم!

این کتاب درباره چیستی نئولیبرالیسم و چگونگی زندگی در عصر نئولیبرالیسم است؛ درباره اینکه این افکار فردگرایانه و بازارمحور از کجا سرچشمه می‌گیرد و چنین پندارهایی برای زندگی امروز ما چه پیامدهایی

1. Margareth Thatcher

دارد. از این روی، می‌توان آن را اثری در ضدیت با کتاب‌های انگیزشی دانست؛ یا در تعریفی روشن‌تر، کتابی که نشان می‌دهد بسیاری از مشکلات در زمانه ما، مانند تمام دوران‌ها، به شکل فردی حل‌شدنی نیستند. دربارهٔ اینکه ما نیاز داریم از تاریخ‌مان سازمان‌دهی جمعی و مقاومت را بیاموزیم؛ و یاد بگیریم که راه درست، کمک‌رسانی به همگان، در کنار هم و هم‌زمان با هم، است. برای نمونه، یاد می‌گیریم که محدودیت و بحران زمان را با راهکار «شش ساعت کار روزانه» چاره‌جویی کنیم، نه با تندتر دویدن و در صورت نرسیدن به خط پایان، خود را مقصر دانستن یا اینکه بحران زیست‌محیطی باید در پیوند با تنظیم‌گری و قانون‌گذاری سیاسی شجاعانه و جامع، در هر دو سطح ملی و فراملی، فهم بشود و نه فقط ارتباط با اینکه ما به طور فردی محصولات «سبز» خریداری نکنیم و در عین‌یک منابع و زباله‌ها کوشا باشیم.

چیزی که من در هنگام دویدن و احساس ناتوانی در رسیدگی به تمام کارهایم، بیشتر به آن می‌انضم اینست که آیا نمی‌شد همه چیز دیگرگون باشد؟ حتی اینکه آن چیز تا همین چند وقت پیش دیگرگون نبود؟ هربار وقتی به دیوار مادر بزرگم می‌رفتم، چنین افکار نیرومندی به ذهنم متبادر می‌شد. در ساندل جای که من در آن در میان خاطرات سیر می‌کردم، زمان انگار متوقف می‌شد. پیوسته از همان پله‌های همیشگی با همان نرده‌ها و همان در ورودی سبز با زنگی که همواره در آن جا بود بالا می‌رفتم؛ آشپزخانه‌ای با همان اجاق گاز و یخچال سبزرنگ و کف آشپزخانه که در تمام عمر من هیچ قطعه‌ای از آن تعویض نشده بود. نزد مادر بزرگ، زمان افزون‌بر آنکه ایستا بود، حالتی مدور داشت. ما پیوسته خاطره و داستان‌هایی همانند و دائمی را دربارهٔ آدم‌های همیشگی زنده نگاه می‌داشتیم و هربار این کار را تکرار می‌کردیم. همواره زمان‌های دیگر و شیوه‌های دیگر زندگی را به یاد می‌آوردیم؛ و این کار هربار مرا با زندگی روزمره‌ام در تضاد شدیدی قرار می‌داد. او بیشتر وقت‌ها جمله‌ای بر زبان می‌آورد که به طرز ویژه‌ای مرا رها نمی‌کرد:

«ما هم سرمان بسیار شلوغ بود، اما هرگز به امروز شما و کارهایی که می‌کنید شبیه نبود.» او این را می‌گفت؛ زیرا در هر دیداری ضرورت بیانش را احساس می‌کرد. من همواره شلوغ بودم، همیشه عجله داشتم، همواره باید زودتر می‌رفتم؛ و این وضعیت حتی وقتی کنار او عمیقاً تلاش می‌کردم که رفتاری دیگرگون داشته باشم نیز صادق بود. گویی چیزی وجود داشت که به من حقنه می‌کرد همیشه در بحبوحه شلوغی و ازدحام نیز باید کارآمد بود؛ و احساسی در من شکل گرفته بود مبتنی بر اینکه بی‌دگی در هزاران سو و با هزاران تقاضای گوناگون در حال سپری شدن در دست رفتن است.

اما آیا این حسرت داشت؟ آیا او درست به خاطر می‌آورد؟ زندگی مادر بزرگ هرگز آن‌گونه نبوده است. در دوران کودکی او، لباس‌ها را با دست در حوض آبی می‌ستند که چاهش در حیات بوده و تا قبل از ۴۸ سالگی او هیچ خودریب وجود نداشته است. او کمترین مستمری بازنشستگی را دریافت می‌کرد. «فقط» زنی خانه‌دار بود که همیشه با فرزندان، حیوانات، باغچه و خانه در روزگار داشت و بدون دستمزد برای شرکت شوهرش کار می‌کرد!

در سال ۱۹۷۰، وقتی پنجاه‌ساله بود، برای نخستین بار دارای دست‌شویی داخل خانه شد؛ اما من امروز گرمای کف سرویس بهداشتی را امکانی بدیهی می‌دانم. برای مادر بزرگ، تعطیلات و تفریح به معنی گشت‌زنی با دوچرخه، یک قمقمه آب و صورتی رو به آفتاب در سراسر بعدازظهر بود؛ اما معنای تعطیلات برای من هفته‌ها دور از خانه بودن است. رشد رفاهی و رشد ثروتی که هر دوی ما تجربه کرده‌ایم امری واقعی است؛ اما پیشرفت برای او امری سالانه بود که گروه‌های ذی‌نفع و اتحادیه‌های کارگری با ایمان قوی به آینده برای به‌دست‌آوردنش مبارزه می‌کردند در صورتی که برای من مدت‌ها بود که بسیاری از کالاها و خدمات عمومی به طرز بدیهی در دسترس بودند؛ تا جایی که دست آخر احساس کردیم رفاه‌مان زیر فشار قرار گرفته است و امروز بیشتر و با اضطراب درباره آینده

و برای دفاع از آن می‌جنگیم. او از همه چیز کمتر داشت، اما امیدش به بهبودی بسیار بیشتر از امروز بود. ما چگونه به اینجا رسیدیم؟

برای مادر بزرگ هیچ جایگزینی برای یک زن خانه‌نشین بودن و مراقبت از خانه، سخت کار کردن در مزرعهٔ کوچک خانه، فرزندی و مراقبت از خانواده وجود نداشت. شاید او رویای چیز دیگری را در سر داشت اما صرفاً رویا باقی می‌ماند. او به زمانهٔ خود، آرمان‌های روزگار و چارچوب‌های اقتصادی‌اش، هم در سطح خصوصی و هم در سطح برنامه‌های اجتماعی، پیوند خورده بود. او انتخاب‌های گوناگون و متنوعی نداشت. من نیز هرچند که در مقایسه با او از انتخاب‌های بیشتری و یا به کلامی، و شب‌تر، از انتخاب‌های گوناگونی برخوردار هستم، اما در نهایت انتخاب‌های زیادی ندارم. بزرگ‌ترین تفاوت من با او امکان درس خواندن و دریافت وام تحصیلی بود؛ همین امر باعث می‌شد که من بتوانم در زندگی خود بر اساس راهم خویش انتخاب‌های بیشتری داشته باشم. اما درست در مرحله‌ای که مادر بزرگ به دلیل اینکه جایگزین دیگری برای وجود نداشت با بچه‌هایش خانه‌نشین بود، برای من نیز حتی وقتی که فرزندانم کوچک بودند، جایگزینی جز کار پیدا کردن و کسب درآمد وجود نداشت. این ایدئال روزگار من و یک امر مسلم بود. من، همان‌طور که در زمانه‌ام بسیار رایج بود، زیر افساط سنگین مردم با دانشجویی و مسکن بودم. در نتیجه کار تمام وقت انتخاب آزادانه‌ای نبود که من تصورش را داشتم. شاید من هم رویای دیگری داشتم: به عنوان زن بیشتر در خانه و کنار فرزندانم بودن، یا کار کردن پاره‌وقت یا شاید هم بیشتر در کنار مادر بزرگ بودن.

هم مادر بزرگ، هم من و هم دیگران در هر نسلی، شدیداً به ایدئال‌های جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم و به اقتصاد آن جامعه که عمده‌تأ دستورات عمل‌هایی را برای زندگی و فرصت‌ها تعیین می‌کنند پیوند خورده‌ایم. برای نمونه، در زمانه‌ای که مادر بزرگ به عنوان یک مادر جوان زندگی می‌کرد آرمان اقتصادی جامعه این بود که یک خانواده باید بتواند

با تنها یک درآمد یا درآمد یک نفر زندگی کند؛ اما در زمانه ما خانواده‌ها باید دو منبع درآمد داشته باشند یا به سخنی دیگر، باید دو نفر کار کنند. جامعه بر چنین ایدئال‌هایی تکیه می‌کند و سیاست‌ها و قیمت‌ها در راستای آن ایدئال‌ها طراحی و برنامه‌ریزی می‌شود. اکنون سؤال این است: خاستگاه این ایدئال که ما باید به طور فزاینده‌ای بیشتر تولید کنیم، بیشتر پول در بیاوریم و بیشتر مصرف کنیم کجاست؟

مادربزرگ در مواجهه با نوه‌هایش چه چیزی می‌دید؟ او کسانی را می‌دید که همواره در راه هستند، همیشه سرشان شلوغ است، پیوسته یک تلفن هوشمند در دست دارند، همیشه فکر می‌کنند که زمان کمی دارند یا ارزش می‌کنند که همواره چیزهای بسیار زیادی را تجربه بکنند. من باور دارم که او شیوه‌ای شهودی می‌دید و می‌فهمید که این جامعه است که به این شکل درآمده و این وضعیت صرفاً ناشی از تقصیر فردی، ضعف و آشفتگی درونی نیست.

اگر من یا دیگر اطرافیان او همه درباره چیزهای کوچک در زندگی روزمره مان توضیح می‌دادیم، آن چیزهای خرد با هیجان و برانگیختگی زیادی بیان می‌شدند. تصور همیشگی ما این بود که او درک می‌کرد که ما با وجود بحران زمان در عصرمان برای شغل‌مان، فاندان‌مان و یا حتی برای سرزدن به او تا هر اندازه که در توان‌مان بود، حال چه کم و یا چه زیاد، می‌کوشیدیم. درواقع، ما همواره به اندازه کافی شایسته بودیم، اما شاید «به اندازه کافی شایسته بودن» ناآشنا و غیرمعمول‌ترین چیزی بود که در زمانه ما تجربه می‌شد. ما محکوم هستیم و عادت کرده‌ایم به اینکه همیشه باید بهتر شویم، خودمان را مدیریت کنیم و ارتقا ببخشیم؛ اما آیا «به اندازه کافی شایسته بودن» ممکن است؟ در روزگار ما، پرداختن به این پرسش می‌تواند گیج و کلافه‌کننده باشد.

مادربزرگ، محصول اعتقاد سوسیال دموکراسی پس از جنگ جهانی به امر جمعی و جامعه، ایمان به ساختن و نه تخریب، رفاه و همبستگی و انسجام بود. برای او، این امر از جنس توضیحات طولانی دانشگاهی یا

جبهه‌بندی‌های احزاب سیاسی نبود، بلکه با کُنش، اقدام و حضوررسانی روزانه در صحنه به نفع دیگران آمیخته بود؛ به عنوان مثال به واسطه شرکت در انجمن‌های محلی مانند صلیب سرخ، انجمن زنان خانه‌دار، جمع همسایه‌ها، جامعه مدنی، جلسات مدرسه، خانواده و در روزگار جوانی با شرکت در تظاهرات یکم ماه می. هیچ‌یک از این فعالیت‌ها نیز با شکوه و شکایت یا طعنه و کنایه، یعنی چیزهای رایج در نسل من، انجام نمی‌شد، بلکه مشارکت و کمک کردن با افتخار انجام می‌گرفت و امری طبیعی و نهادی به شمار می‌رفت. مادر بزرگ برای من هم‌زمان هم پیر، پندار و هم نبود؛ زیرا بسیاری از همسایه‌ها و دوستانش نیز درست شبیه او بودند و مانند او فکر می‌کردند.

از دهه هفتاد میلادی که من بزرگ شدم تا سال ۲۰۱۴ که مادر بزرگ مُرد، ما یکدیگر را در اندازه طول مدت یک نسل کامل می‌شناختیم. در این میان نسلی وجود داشت که مصادف با آن جهان و نروژ دچار تغییرات اساسی شدند؛ و تصور مادر بزرگ از جهان و ارزش‌های او توسط ایده‌های جدیدی مبنی بر اینکه یک جامعه چگونه باید سازمان‌دهی و سامان‌دهی شود به چالش کشیده شد. این جامعه‌نشن، ایده‌های جدید، ارزش‌های نو و از همه مهم‌تر الگوی مصرف تازه و سبک‌های نویی درباره چستی یک زندگی خوب به ما داد. این تغییرات تلاطم دهه ۱۹۷۰ شروع به شتاب گرفتن کرد. در نتیجه، اقتصاد مختلط سوسیالیست-موکراسی برآمده پس از جنگ جهانی، یعنی حاکمیت دولتی در یک سوی و نیروهای سرمایه خصوصی در سوی دیگر، جای خود را به گونه دیگری از سرمایه‌داری داد: نئولیبرالیسم.

هنگامی که مردم واژه «نئولیبرالیسم» را می‌شنوند، به چیزهای بسیار گوناگونی می‌اندیشند؛ به نحوی که اگر بخواهید در یک مهمانی با هفت تن از دوستان خود درباره این موضوع گفت‌وگو کنید، باید بدانید که اگر هفت دوست پشت میز نشسته باشند آن‌ها دست‌کم هفت تصور جورواجور از موضوعی که می‌خواهید درباره‌اش حرف بزنید دارند. این

امر موجب می‌شود که پیش‌بردن چنین گفت‌وگویی سخت بشود و همان‌گونه که این کتاب به طور پیوسته نشان خواهد داد درست به همین دلیل، صحبت کردن دربارهٔ نئولیبرالیسم در سطح گفتگوهای عمومی و معمول آسان نیست. این وضعیت به راستی وخیم است که ما نمی‌توانیم واقعیتِ امروزمان را با واژه‌ها بیان کنیم و یا درک و فهم مشترکی از آن داشته باشیم؛ اما چرا به توافق رسیدن دربارهٔ چیهستی معنای نئولیبرالیسم دشوار است؟

بعضی‌ها مفهوم نئولیبرالیسم را در مفهوم سیستمی اقتصادی به کار می‌برند که در دههٔ ۱۹۸۰، توسط مارگارت تاچر، نخست‌وزیر بریتانیا، در یک سوی حیات و رونالد ریگان<sup>۱</sup> در سوی دیگر آن به وجود آمد. بعضی‌ها نیز این سیستم را «بنیادگرایی بازار» یا «لیبرالیسم نرم‌تر بازار» می‌نامند و آن را سیستم اقتصادی قلمداد می‌کنند که در نتیجهٔ آن دولت‌ها تفکر بازار را در بیشتر حوزه‌های زندگی از جمله خدمات رفاهی، مانند مهدکودک‌ها و خانه‌های مسکونی تسهیل می‌کنند.

در این میان، کسانی هم به مصرف، تبلیغات، پرندهای همه‌جا حاضر، خرید، سودزایی بعضی‌ها از احساس ناامنی ما و اینکه ما حتی گاهی برای تغییر دادن بدن‌هایمان پول‌های زیادی پرداخت می‌کنیم، فکر می‌کنند. هنگامی که این امر که ما مالک چه چیزی هستیم، چگونه به نظر می‌رسیم یا چه نوع تفریحاتی داریم، تا اندازهٔ زیادی ما را تعیین می‌کند که ما چه کسی هستیم و تعیین می‌کنند که دیگران چه درکی از ما داشته باشند، بین مصرف و هویت پیوند عمیقی پدید می‌آید. بنابراین، نئولیبرالیسم می‌تواند کمابیش چیزی شبیه به آن‌چه که ما هستیم باشد. با این همه برای فعالان اتحادیه‌ها و جنبش‌های کارگری نئولیبرالیسم بیشتر به کلمهٔ منابع انسانی پیوند خورده که که در دهه‌های اخیر جایگزین بخش کارکنان در اداره‌ها شده است، یا مفهوم مدیریت عمومی جدید<sup>۲</sup>.

1. Ronald Reagan

2. New Public Management

شکلی برای مدیریت است که کارکنان و نتایج را بر اساس شیوه‌های آماری و قیاسی و مدیرمحور ارزیابی و اندازه‌گیری می‌کند. نئولیبرالیسم همچنین برای اتحادیه کارگری به معنای یک سیستم بزرگتری نیز هست که زندگی کاری را مختل و قوانینی ایجاد می‌کند که بر اساس آن برخی از صنایع می‌توانند کارکنانی داشته باشند که از نظر اجتماعی به دورریز اجتماعی، یعنی کارکنانی که به طرز چشمگیری دستمزد و شرایط کاری بسیار پایین‌تر از سطح معمول دارند، تبدیل می‌شوند. افزون بر این، بسیاری از کارگران مجبورند به کار کردن با قراردادهای موقت همراه با دستمزدی یا زیر سلطه و در اختیار آژانس‌های استخدام و اجاره نیروی کار تنیده می‌شوند. به تعبیری دیگر، پروژه نئولیبرالیسم تغییر دادن قدرت به نفع کارفرمایان است.

برای نمونه، ما که فرزندان دانش‌آموز داریم، وقتی درباره این گفت‌وگو می‌کنیم که بچه‌ها در مدارس امتحانات زیادی دارند و بیش از اندازه مورد سنجش و آزمون قرار می‌گیرند، صلاً چرا باید همواره به این شیوه ارزیابی شوند، درواقع به مفهوم نئولیبرالیسم می‌پردازیم. یا وقتی درباره این صحبت می‌شود که چرا باید در مدارس به دام سیستمی بیافتند که تحت تأثیر آن همواره باید بر سر بهترین نتایج با هم رقابت کنند و یا هنگام گفتگو بر سر اینکه در چنین سیستمی دانش‌آموزان به اندازه کافی نمی‌آموزند و تقویت نمی‌شوند و البته این صریح است که ما در گفت‌وگوهای توسعه‌محور با فرزندانمان متوجه آن می‌شویم، با مفهوم نئولیبرالیسم روبه‌رو می‌شویم.

وقتی کارکنان در سیستم مراقبت‌های بهداشتی به جای ارزش بیمار باید به ارزش اقتصادی فکر کنند، یا هنگامی که خانه‌های سالمندان یا خدمات بهداشتی و درمانی به بخش خصوصی که به دنبال کسب پول و سود هستند واگذاری می‌شوند، یا وقتی انسان از تمامیت ایده شرکت‌های بیمه که کاملاً بر اساس الگوی شرکت‌های تجاری بنا نهاده شده‌اند متحیر می‌شود، در تمامی این موارد در حال مواجهه با

نئولیبرالیسم هستیم. اینکه بیماران به «کاربران» تبدیل می‌شوند، طرز فکر شرکتی و تجاری نئولیبرالیسم دربارهٔ خدمات رفاهی را به‌درستی نشان می‌دهد. نئولیبرالیسم آشکارا شیوه‌ای از گفتار را پدید می‌آورد که هم در زبان ما و هم در نوع نگاه‌مان به رفاه تأثیر می‌گذارد؛ و در نمونه‌ای جدید، در «چگونگی نگاه‌مان به یکدیگر»

دل‌مشغولی بخشی از روان‌شناسان نیز نئولیبرالیسم است. آن‌ها بر این داور هستند که شمار روزافزونی از بیماران یا همان «کاربران» دچار نشانه‌هایی از اختلالات روانی ویژهٔ عصر ما هستند: استرس، تشویش، خودسریشی، خودکم‌بینی، افسردگی، تنهایی، ناامیدی و ناتوانی. البته این اختلالات فقط در جوانان که ما غالباً درباره‌اش حرف می‌زنیم یافت نمی‌شوند بلکه چنین اختلالاتی تمام سنین را تحت تأثیر قرار می‌دهند. بسیاری از روان‌شناسان این پرسش را پیش می‌کشند که آیا می‌توان گفت بسیاری از این اختلالات روانی ناشی از درون افراد نیستند بلکه نتیجه‌ای از جامعه‌ای که بیماران در آن زندگی می‌کنند هستند؟

همچنین ما کسانی را داریم که شباهت‌تر و فلسفی‌تر به نئولیبرالیسم به‌مثابهٔ روح زمانهٔ ما می‌اندیشند. چیزی که پیرامون و گرداگرد ما است و به ما می‌گوید که ایدئال‌ها و ارزش‌های زمانهٔ ما چیست و برایمان توضیح می‌دهد که ما اجازهٔ رویاپردازی روزانه دربارهٔ چه چیزی را داریم و آرزو کردن چه چیزهایی احمقانه یا ساده‌دلانه تلقی می‌شود. چیزی که در ما نفوذ می‌کند و بر خواسته و آرزوی ما از تصویری که می‌خواهیم نزد خودمان و همچنین نزد جامعه داشته باشیم، تأثیر می‌گذارد. بنابراین همان‌طور که زمانی شاعر سوئدی و برندهٔ جایزهٔ نوبل، توماس ترانسترومر<sup>۱</sup>، گفت نئولیبرالیسم به «یک فشار نامعین» تبدیل می‌شود.

دانشنامهٔ نروژی چنین تعریفی از نئولیبرالیسم ارائه می‌دهد: «نئولیبرالیسم یک اصطلاح کلی دربارهٔ ایدئولوژی‌ها و نظریه‌های اقتصادی و سیاسی‌ای است که وجه اشتراک‌شان در اینست که جامعه

باید تا اندازه زیادی بر اساس اصول اقتصاد بازار سازماندهی بشود. در نتیجه این دیدگاه، افراد و سازمان‌هایی که به عنوان نئولیبرال نامگذاری می‌شوند به سمت خصوصی‌سازی کسب‌وکارها و شرکت‌های عمومی و کاهش مداخلات عمومی در اقتصاد که به واسطه شکل‌هایی مانند مالیات، هزینه‌های عمومی و اقدامات نظارتی و تنظیمی مختلف صورت می‌پذیرد، پیش می‌روند.»

من در این کتاب کوشش می‌کنم که نشان بدهم چگونه همه این شیوه‌های گوناگون به کار بردن مفهوم نئولیبرالیسم با یکدیگر مرتبط است. اگر از بحران زمان خسته شده‌اید یا با یک تشویش بیان‌ناپذیر برای حیرت‌انگیزه مقصد نرسیدن دست‌وپنجه نرم می‌کنید، باید بدانید که این دقیقاً حس مشابهی است که شما به عنوان مثال هنگامی که نمی‌توانید به یک رئیس که می‌خواهد کارکنان را با نمره ارزیابی کند «نه» بگویید، تجربه می‌کنید.

شاید شما نیز جزء کسانی باشید که وقتی روز در حال پایان یافتن است از خود می‌پرسید: چرا امروز همه چیز تا این اندازه آشفته و اضطراب‌زا بود؟ اما به جای خود را دست‌بر‌بنداشتن باید ناامیدی خویش را متوجه جهان بیرون بکنید: این چه نوع سیستمی است که ما را وادار به پذیرش این امر می‌کند که استرس و فشار که بنحایت معمول یا حتی بدتر از آن، یک نوع پرستیژ اجتماعی، است؟

روان‌شناس‌ها شرم را به عنوان یکی از اساسی‌ترین احساسات ما در نظر می‌گیرند. شرم ما را به واسطه قانون‌گذاری و تنظیم‌گری رفتار از اینکه جمعیتی را که خود بخشی از آن هستیم به نابودی بکشانیم باز می‌دارد. شرم در خود وحشت از منزجرکننده و تنفربرانگیز جلوه کردن در چشم دیگران را به همراه دارد. امروزه این احساس که پیش‌تر مفید بود عوارض و جنبه‌های ناگواری پیدا کرده است. احساس شرم فقط در یک صورت، آن‌هم وقتی که کار ناشایستی علیه دیگران انجام داده‌اید موجه و پسندیده است. بدین گونه شرم می‌تواند کارساز باشد به گونه‌ای

که انسان رفتار خود را تغییر بدهد، عذرخواهی بکند و برای تبدیل شدن به انسانی بهتر جدیت به خرج بدهد. اما امروزه شرم شوربختانه حتی زمانی که در موقعیت‌هایی قرار می‌گیریم که خارج از کنترل ما هستند نیز ظاهر می‌شود. برای نمونه هنگامی که ما تحت محاصره فقر هستیم یا هنگامی که نمی‌توانیم زیاد مصرف بکنیم و خانه زیبا، دکوراسیون داخلی و اشیاء مجللی که دیگران دارند را داشته باشیم. ممکن است شما از اینکه خودروهی قدیمی دارید یا اینکه فرزندان‌تان لباس کهنه به تن می‌کنند دچار شرم شوید و به این طریق به دام انتخاب‌هایی اشتباه و ناگوار برای پیرین آمدن از این شرم بیفتید. برای مثال ممکن است زیر اقساط سنگین وام بی‌پایان بروید تا خود را از شرم خلاص بکنید. یک برنامه تلویزیونی هست که با ژرف‌نگری به قربانیان بدهی‌های چنین وام‌هایی می‌پردازد: مسئله اصلی این افراد هرگز مصرف کالاهای لوکس نبوده بلکه مسئله خواسته‌ای بسیار روزمند و شدید برای لوکس و خوشبخت به نظر رسیدن «در چشم دیگران» بوده است؛ سالی پذیرایی زیبا داشتن، لباس‌های مجلل و سفر خارج از کشور.

در واقع این گزاره درست نیست که زندگی را با روزگاری آکنده از بی‌هنجاری و هرج و مرج است؛ بلکه دقیقاً برعکس است. عصر ما لابلاب است از هنجارها و ارزش‌هایی که ما به سمت‌شان می‌شناسیم و می‌دویم؛ هنجارهایی که سخت پیوندخورده است به سیستم اقتصادی امروزین با این پیام مشترک که تفاوتی نمی‌کند که یک اسکناس هستی یا یک انسان؛ رشد کن! همواره رشد کن و هرگز متوقف نشو.

این گزاره به یک معنا درست است که نتولیرالیسم هیچ راهنمایی اخلاقی درونی‌ای مگر تسهیل‌گری برای بازار ندارد اما توأمان از ما انسان‌ها ارزش‌ها و فضایل اخلاقی ویژه و معینی را هم طلب می‌کند؛ ما باید عامل‌های سخت‌کوش و کارآمدی باشیم که هر لحظه و هر کجا دانش دارای ارزش بازار را به دست می‌آوریم. این امر به این معنی است که ما باید کارکنان و مصرف‌کنندگانی مثبت‌نگر، سازگار و باکفایت باشیم. و

اما اگر آن را نخواهیم و نفی‌اش کنیم چه می‌شود؟ همه ما کسانی را که متفاوت زندگی می‌کنند، یعنی شیوه زیستن و سبک زندگی دیگرگونی را نسبت به بیشینه مردم انتخاب می‌کنند و ارزش‌هایی دیگرسان دارند، می‌شناسیم. فقط به محض اینکه بتوانیم به آن‌ها اشاره بکنیم در حال به رسمیت شناختن یک شیوه زیستن و سبک زندگی هنجاری‌ای نیز هستیم که بیشتر درونی، عقلانی و سیال در نظر گرفته می‌شوند. و آیا ما می‌توانیم شیوه‌های جایگزینی برای زندگی کردن یعنی شیوه‌هایی که بجای تقاضا و تأکید مداوم بر رشد اقتصادی ابدی بر نیازها و ضرورت‌های انسان و کره زمین تأکید می‌کنند، پیدا بکنیم؟ شیوه‌ای نه فقط برای یک پپی تنها ایستاده که همه چیز را نفی می‌کند بلکه شیوه‌ای برای تمام ما!